

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

گفتیم روی مبنای تخییر تردیدی در نفی ثالث وجود ندارد اما بحث در این است بعد از تساقط متعارضین می‌توانیم نفی ثالث را از هر دو و یا از احدهما استفاده کنیم یا خیر؟ اگر قائل به نفی ثالث استفاده شدیم به معنای تساقط فی الجملة است یعنی هر چند دو دلیل در مدلول مطابقی تساقط می‌کنند اما دلالتشان در مدلول التزامی باقی است؛ اما اگر گفتیم نفی ثالث استفاده نمی‌شود، به معنای تساقط من رأسه است یعنی مدلول مطابقی و التزامی دو دلیل از حجیت ساقط می‌شود.

مرحوم شیخ (ولو در رسائل تصریح نفرموده) و نائینی می‌فرمایند این دو دلیل متعارض در خصوص مؤدی تساقط می‌کنند یعنی این دو برای نفی ثالث معتبرند. در مقابل مرحوم آخوند فرمودند مدلول مطابقی و التزامی احدهما حجیت دارد ولی باید توجه داشت چون احدهمای غیر معین است مدلول مطابقی را به دست نمی‌آوریم اما مدلول التزامی حاصل است.

تفاوت کلام مرحوم نائینی و شیخ در این بود که مرحوم نائینی نفی ثالث را در جایی که تعارض ذاتی باشد معتبر دانستند بخلاف موردی که تعارض بالعرض است و نفی ثالث معنا ندارد. البته مرحوم خوئی در مصباح (شاید در اجود التقريرات هم همین‌طور باشد) این تفصیل را از نائینی نقل نمی‌کند و می‌گوید نائینی قائل به نفی ثالث است. اما مرحوم شیخ قائل به تفصیل نشده‌اند. البته بعد از روشن شدن انظار بحث می‌کنیم که آیا بین تعارض بالذات و بالعرض فرق وجود دارد یا خیر؟

دیدگاه مرحوم اصفهانی

در کلام مرحوم اصفهانی دقتی وجود دارد که باید به آن اشاره کنیم. مرحوم اصفهانی ابتدا با مرحوم نائینی همراهی می‌کنند و می‌گویند نفی ثالث معلول خبرین است ولی نه از جهت که اینها حجت هستند بلکه نفی ثالث از ذات دو خبر به دست می‌آید؛ به بیان دیگر مرحوم نائینی برای نفی ثالث از حجیت دو خبر در مدلول مطابقی و به تبع آن در مدلول التزامی استفاده کردند ولی مرحوم اصفهانی می‌گویند نفی ثالث مربوط به ذات خبران است لا خبران بما هما حجّتان و به نظر ما این بیان فنی‌تر است.

برای روشن شدن مطلب باید توجه داشت در این بحث ما دو خبر داریم که هر کدام یک مدلول مطابقی و يك مدلول التزامی دارد پس در اصل چهار خبر داریم و ادله‌ی حجیت شامل همه آنها می‌شود. کسانی مثل مرحوم شیخ و نائینی می‌گویند هر چند بین دو دلالت مطابقی تعارض واقع شده و تساقط می‌کنند اما بین دو مدلول التزامی تعارضی وجود ندارد؛ به بیان دیگر هر چند مدلول التزامی در وجود تابع مدلول مطابقی است اما در حجیت تابع آن نیست پس امکان دارد حجیت مدلول مطابقی ساقط شود اما حجیت مدلول التزامی همچنان باقی بماند.

در مرحله بعد باید به این نکته توجه داشت که هر چند امکان دارد مدلول مطابقی، از حجیت ساقط شود ولی امکان ندارد از وجود ساقط شود چون دلالت ربطی به شرع (حجیت) و متکلم ندارد بلکه از لفظ فهمیده می‌شود. مثلاً اگر روایتی که دلالت بر وجوب نماز ظهر داشت از حجیت ساقط شد نمی‌گوئیم پس از وجود هم ساقط است؛ به بیان دیگر وقتی می‌گوئیم دلیل حجیت ندارد، یعنی این معنا مراد نیست نه اینکه این معنا موجود نیست.

مرحوم اصفهانی در ادامه می‌فرماید دلالت التزامی گاهی تصویری و گاهی تصدیقی است. التفات متکلم نسبت به دلالت التزامی تصویری لازم نیست بخلاف دلالت التزامی تصدیقی که باید متکلم متوجه آن باشد؛ پس اگر نسبت به آن توجه نداشت (ولو لازم است مخبر به باشد) ولی در حقیقت نسبت به آن اخبار نکرده‌است.

در مانحن فیه ما دنبال دلالت تصویری تصدیقی هستیم پس این‌که مرحوم نائینی در مانحن فیه فرمود دلالت التزامی در حجیت تابع مطابقی نیست پس اگر دلالت مطابقی در اثر تعارض از بین رفت دلالت التزامی باقی است تنها طبق این صورت معنا دارد.

در نتیجه اگر متکلم التفاتی به مدلول التزامی تصدیقی نداشت، در حقیقت از آن اخبار نمی‌کند و ما نمی‌توانیم این خبر را منحل به دو خبر کنیم.

این تتمه را هم ما اضافه می‌کنیم که اگر در جایی شک کنیم این مدلول التزامی را اراده کرده یا اراده نکرده، نمی‌توانیم بگوئیم اصالة الجدية و اصالة الحقيقة جاری است و می‌گوید حتماً متکلم اراده‌ی جدی نسبت به این معنای التزامی داشته؛ چون در حقیقت شك داریم متکلم از او خبر می‌دهد یا نه و در این موارد، عقلاً اصالة الجد را جاری نمی‌کنند بخلاف مدلول مطابقی که در آن اصالة الجد جاری می‌شود.

مرحوم اصفهانی می‌فرماید بله اگر مدلول التزامی داشته باشیم که غالب مکلفین به آن التفات دارند، متکلم نمی‌تواند بگوید من این حرف را زدم ولی آن لازمه را اراده نکردم؛ مثلاً اگر به طلبه‌ای نعوذ بالله گفتیم تو مرتکب کبیره شدی، لازمه‌اش این است که او فاسق باشد و نشود پشت سرش نماز خواند. متکلم در این قبیل موارد نمی‌تواند بگوید منظورم این نیست که تو فاسق هستی چون این لازمه، قهری و عادی است و لازمه شرعی عادتاً ترتب پیدا می‌کند.

خلاصه اینکه ابتدا مرحوم اصفهانی کلام نائینی را تحکیم کرد و گفت دلالت التزامی در حجیت تابع مطابقی نیست ولی در ادامه اشکالی داشتند که لازمه‌اش عدم حجیت دلالت التزامی در صورت عدم توجه متکلم به آن و یا در صورت شک است مگر مدلول التزامی از لوازم عادی باشد که غالباً متکلم به او توجه دارد.

در آخر راه دیگری را برای تعبد به مدلول التزامی چه متکلم التفات به او داشته باشد یا نداشته باشد تصویر می‌کنند. می‌فرماید اگر حجیت دلیل را به معنای لزوم التزام به دلیل بگیریم، نمی‌شود دلیل لازمی داشته باشد و ما به ملزوم ملتزم شویم اما به لازم ملتزم نشویم.

فرق این بیان با بیان نائینی در این است که نائینی از راه عرفی وارد می‌شد و می‌گفت اخبار به ملزوم، اخبار به لازم است و لازم را جزء مُخبر به قرار می‌داد؛ یعنی متکلم يك خبر به مدلول مطابقی و يك خبر به مدلول التزامی داده‌است.

وقتی پای خبر به میان آمد، لازم است مخبر و متکلم نسبت به آن خبر التفات داشته باشد و لذا می‌گوئیم در مانحن فیه باید دلالت التزامی تصدیقیه داشته باشیم که مخبر به آن التفات داشته باشد. اما اگر بحث را از اخبار بیرون آورده و بگوئیم حجیت دلیل توسط شارع یعنی لزوم الالتزام و لزوم الالتزام یعنی هم باید به ملزوم و هم به لازم ملتزم شوید. طبق این بیان کاری نداریم که لازم عنوان خبر و مخبر به را دارد یا ندارد.

مرحوم اصفهانی از این بیان نتیجه‌ای می‌گیرند که در باب اصل مثبت از آن استفاده می‌شود. در استصحاب تنبیهی به نام اصل مثبت داریم که در آن‌جا مشهور می‌گویند مثبتات امارات حجّیت دارد اما مثبتات اصول عملیه حجّیت ندارد.

البته ما با مشهور مخالفت کردیم و از بعضی روایات دال بر حجّیت استصحاب علیه مشهور و به نفع خودمان اقامه دلیل کردیم. با قطع نظر از آن ادله مرحوم اصفهانی می‌گوید اگر قائل به این مبنا شویم و بگوئیم حجّیت یعنی لزوم الالتزام و التزام به ملزوم بدون التزام به لازم نمی‌شود، باید همه لوازم در امارات و اصول عملیه معتبر باشد چون هم در مورد خبر واحد و هم در مورد استصحاب می‌گوئید هر دو حجّت هستند پس همان‌طور که در خبر واحد التزام به دلالت مطابقی و التزامی پیدا می‌کنید، در استصحاب هم باید به مدلول مطابقی و التزامی، ملتزم شوید.

در ادامه می‌فرماید فقط به يك نکته توجه کنید که این نتیجه در صورتی است که خود التزام متعلق برای تعبد باشد یعنی شارع بگوید تو باید ملتزم به این دلیل بشوی؛ اما اگر التزام مطرح نبود و مراد تصدیق عملی باشد یعنی فی مقام العمل می‌گوید ابقاء ما كان كن، دیگر این نتیجه وجود ندارد^[1].

بررسی دیدگاه مرحوم نائینی و اصفهانی

به نظر ما بیان نائینی (إخبار از ملزوم إخبار از لازم است، پس اگر ملزوم مراد متکلم نبود دلیل نداریم که لازم مراد متکلم نباشد) عرفیت ندارد. بله این بیان با تحلیل عقلی درست است ولی عَقَلایی نیست یعنی هیچ وقت عقلا نمی‌گویند اگر مدلول مطابقی کلام من مشکل داشت باید مدلول التزامی‌اش را اخذ کنید. حتی در صورتی که تعارض هم در کار نباشد اگر دلالت مطابقی ساقط شد، عرفی و عَقَلایی نیست که دلالت التزامی باقی بماند. هر چند موضوع مدلول التزامی اصل دلالت است نه مراد بودن مدلول مطابقی و اصل دلالت هم با از بین رفتن حجّیت مدلول مطابقی از بین نرفته ولی عقلا این را قبول نمی‌کنند.

بیان اصفهانی (ذات خبرین نفی ثالث کند) هم روحش به کلام نائینی برمی‌گردد فقط يك مقدار تعبیر را فنی‌تر کرده‌است. طبق این بیان هم وقتی حجّیت را از دلیل گرفتیم عرف و عَقلا این دلیل را کالعدم می‌داند.

از مرحوم نائینی که بین تعارض بالذات و بالعرض تفصیل می‌دهند و در آخر کلام می‌گوید این حرف تحلیلی عقلی است و تحلیل عقلی در این مسائل اعتباری ندارد، عجیب است که قائل به چنین نظری شده‌اند. از مرحوم نائینی سؤال می‌کنیم تفکیک بین دلالت مطابقی و دلالت التزامی عَقَلایی است؟ به نظر ما وقتی دلیلی که لازمی دارد در میان عَقلا مطرح می‌شود، عَقلا به آن توجه نمی‌کنند چه این‌که با دلیل دیگری هم تعارض کند.

به عبارت دیگر هر چند انحلال خبر به مطابقی و التزامی تحلیل و وجهی عقلی دارد ولی عَقلا و عرف بین مدلول مطابقی و التزامی تفکیک نمی‌کند. عرف می‌گوید اگر مدلول مطابقی دلیلی از اعتبار افتاد، مدلول التزامی‌اش هم از اعتبار ساقط می‌شود.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ نهاية الدراية في شرح الكفاية (طبع قديم)، ج3، ص: 334 و 335: و منه يظهر عدم صحة نفی الثالث بأحدهما المعين واقعاً، بما هو حجة على الملزوم لعدم حجّيته - كما عرفت - و عدم صحة نفیه بهما معاً - بما هما حجتان - لعدم حجّيتهما معاً، بل اللازم نفی الثالث بالخبرين بذاتهما. لا بما هما حجتان على الملزوم و الحجة على الملزوم حجة على لازمه، و ذلك لأن الخبرين يكشفان عن مدلولهما المطابقي، و عن مدلولهما الالتزامي و عدم حجية الخبرين عن الملزوم - لمكان التعارض - لا يمنع عن حجية الخبرين عن اللازم، لمكان التوافق. و التبعية في الوجود - في مرحلة الدلالة و الكاشفية - لا تستدعي التبعية في الحجية. نعم: قد أشكلنا عليه في محله بأن الدلالة الالتزامية التصورية، و ان كانت متحققة مع عدم الالتفات من المتكلم إلى اللازم و

الملازمة، إلّا أنّ العبرة في الإخبار والحكاية القصديين، بالدلالة التصديقية، ومع عدم الالتفات إلى اللازم لا خبر عنه من المخبر، وإن كان هو لازم المخبر به، لا أنه لازم مخبر به، وحيث لا خبر عن اللازم، فلا حجة عليه. و يندفع فيما إذا كان اللازم من اللوازم العادية الملتفت إليها نوعاً، و لو ارتكازاً، بنحو الإجمال لا بنحو التفصيل، بأنه يؤاخذ المخبر بالملزوم و اللازم، و لا يلتفت إلى دعوى عدم التفاته إلى اللازم. كما يمكن التعبد باللازم مطلقاً - بوجه آخر - فيما إذا كانت الحجية بمعنى لزوم الالتزام، فإن الالتزام بالملزوم لا يجمع عدم الالتزام بلازمه، فالتعبد بالالتزام بالملزوم يستلزم التعبد بالالتزام بلازمه، فيجب الالتزام باللازم، لا من حيث أنه مخبر به تبعاً، بل من حيث أنّ لزوم الالتزام بالمخبر به يستلزم لزوم الالتزام بلازمه. و لذا نقول: إن الأخذ باللازم - بناء على هذا المبنى - لا يختص بموارد الأمارات بل يجرى في جميع موارد التعبد، و لو كان من الأصول العملية. إلّا أنّ هذا المبنى - أيضاً - إنما يصح إذا كان التعبد بالالتزام بعنوانه، و أما التعبد بعنوان التصديق العملي أو بعنوان الإبقاء، و عدم النقض عملاً، فلا يقتضى التعبد باللازم، إذ إيجاب شيء لا يقتضى إيجاب لازمه بوجه، إذا لم ينطبق عليه بنفسه عنوان التصديق العملي أو الإبقاء العملي. و تمام الكلام في محله. إلّا أنه - بناء على هذا المبنى - يكون التعبد باللازم يتبع التعبد بالملزوم - في الخبر الموافق - إذ لا يجب الالتزام واقعاً بالمخالف، ففي الثالث مستند إليه.